

تاریخ انقلاب روسیہ

لئون تروتسکی

ترجمہ سعید باستانی



انتشارات نیلوفر

فهرست

۹	مقدمه ناشر
۱۱	چین و انقلاب روسیه

کتاب اول

۱۷	پیش‌گفتار
۲۳	فصل اول: ویژگی‌های رشد روسیه
۳۳	فصل دوم: روسیه تزاری در جنگ
۴۷	فصل سوم: طبقه کارگر و دهقان‌ها
۶۳	فصل چهارم: تزار و تزارینا
۷۳	فصل پنجم: اندیشه انقلاب کاخی
۸۵	فصل ششم: جان‌کندن سلطنت
۱۰۳	فصل هفتم: پنج روز (۲۳ تا ۲۷ فوریه ۱۹۱۷)
۱۳۱	فصل هشتم: قیام فوریه را که رهبری کرد؟
۱۴۵	فصل نهم: معمای انقلاب فوریه
۱۶۵	فصل دهم: قدرت جدید
۱۸۵	فصل یازدهم: قدرت دوگانه
۱۹۳	فصل دوازدهم: کمیته اجرایی
۲۱۷	فصل سیزدهم: ارتش و جنگ
۲۳۵	فصل چهاردهم: هیئت حاکم و جنگ
۲۴۷	فصل پانزدهم: بلشویک‌ها و لنین

۲۶۹	فصل شانزدهم: تجدید سلاح حزب
۲۸۳	فصل هفدهم: «روزهای آوریل»
۳۰۵	فصل هجدهم: «نخستین ائتلاف»
۳۱۷	فصل نوزدهم: تهاجم
۳۳۱	فصل بیستم: دهقانان
۳۴۷	فصل بیست و یکم: تحول توده‌ها
۳۶۹	فصل بیست و دوم: کنگره شوراهای و تظاهرات ماه ژوئن
۳۸۵	فصل بیست و سوم: نتیجه
۳۸۹	ضمیمه اول: (ضمیمه فصل «ویژگی‌های رشد روسیه»)
۳۹۷	ضمیمه دوم: (ضمیمه فصل «تجدید سلاح حزب»)
۴۰۵	ضمیمه سوم: (ضمیمه فصل «کنگره شوراهای و تظاهرات ماه ژوئن»)

کتاب دوم

۴۲۹	پیش‌گفتار کتاب دوم و کتاب سوم
۴۳۷	فصل اول: «روزهای ژوئیه»: تدارک و آغاز
۴۶۱	فصل دوم: «روزهای ژوئیه»: اوج‌گیری و هزیمت
۴۸۷	فصل سوم: آیا بلشویک‌ها می‌توانستند در ماه ژوئیه قدرت را تصرف کنند؟
۵۰۵	فصل چهارم: ماه افترای بزرگ
۵۲۷	فصل پنجم: ضدانقلاب سر بلند می‌کند
۵۴۵	فصل ششم: کرنسکی و کورنیلوف (عناصر بناپارتیسم در انقلاب روسیه)
۵۶۵	فصل هفتم: کنفرانس دولتی در مسکو
۵۸۵	فصل هشتم: توطئه کرنسکی
۶۰۱	فصل نهم: شورش کورنیلوف
۶۱۷	فصل دهم: بورژوازی با دمکراسی زورآزمایی می‌کند
۶۳۹	فصل یازدهم: توده‌ها در زیر حمله
۶۵۹	فصل دوازدهم: موج خیزان
۶۸۳	فصل سیزدهم: بلشویک‌ها و شوراهای
۶۹۹	فصل چهاردهم: آخرین ائتلاف

کتاب سوم

۷۲۳	فصل اول: دهقانان پیش از اکتبر
۷۴۹	فصل دوم: مسئله ملیت‌ها
۷۷۱	فصل سوم: خروج از پیش — پارلمان و مبارزه برای کنگره شوراهای
۷۹۱	فصل چهارم: کمیته نظامی — انقلابی
۸۱۹	فصل پنجم: لنین دعوت به قیام می‌کند
۸۵۳	فصل ششم: هنر قیام
۸۷۹	فصل هفتم: فتح پایتخت
۹۱۱	فصل هشتم: تسخیر کاخ زمستانی
۹۳۹	فصل نهم: قیام اکتبر
۹۵۹	فصل دهم: کنگره دیکتاتوری شورایی
۹۹۳	نتیجه
۹۹۹	یادداشتی پیرامون ضمائم
۱۰۰۱	ضمیمه اول: برخی از افسانه‌های بوروکراسی
۱۰۲۵	ضمیمه دوم: سوسیالیسم در یک کشور واحد؟
۱۰۶۳	ضمیمه سوم: چند نکته تاریخی درباره نظریه «انقلاب پی‌گیر»
۱۰۶۵	چکیده‌هایی از مقاله سال ۱۹۰۵، «نتایج و چشم‌اندازها»
۱۰۷۳	تصاویر
۱۰۸۹	فهرست نام‌ها

پیش‌گفتار

در دو ماه اول ۱۹۱۷ روسیه هنوز یک کشور سلطنتی بود و رومانوف‌ها بر آن حکومت می‌کردند. هشت ماه بعد بلشویک‌ها سکان کشور را به دست گرفتند. در آغاز سال کمتر کسی آنان را می‌شناخت، و رهبران‌شان هنگامی که به قدرت رسیدند، هنوز به جرم خیانت به کشور تحت تعقیب بودند. چرخش چنین سریع دیگری در تاریخ نمی‌توان یافت. به ویژه اگر به خاطر داشته باشید که این چرخش صد و پنجاه میلیون انسان را در بر می‌گرفت. روشن است که حوادث سال ۱۹۱۷، هر طور که درباره‌شان فکر کنید، در خور مطالعه هستند.

تاریخ هر انقلاب، مثل هر تاریخ دیگری، باید پیش از هر چیز شرح دهد که چه رخ داد و چه گونه. اما این به تنهایی کافی نیست. از همان شرح و تفصیل باید معلوم شود که چرا آن طور رخ داد و نه به طور دیگر. حوادث را نه می‌توان یک سلسله ماجرا انگاشت، و نه می‌توان آن‌ها را بر ریسمان برخی اخلاقیات از پیش ساخته به رشته در آورد. حوادث باید تابع قوانین خود باشند. کشف این قوانین وظیفه مؤلف است.

بارزترین خصوصیت هر انقلاب همانا مداخله مستقیم توده‌ها در حوادث تاریخی است. در ادوار عادی، دولت، چه سلطنتی باشد و چه دموکراتیک، خود را به سطح مافوق ملت ارتقاء می‌دهد، و آنگاه تاریخ به دست متخصصان این حرفه - پادشاهان، وزراء، بوروکرات‌ها، وکلای مجلس، و روزنامه‌نگاران - ساخته می‌شود. اما در لحظات حساس، هنگامی که نظام کهن برای توده‌ها تحمل‌ناپذیر می‌شود، توده‌ها موانعی را که از صحنه سیاست دور نگاهشان می‌داشت در هم می‌شکنند، نمایندگان سنتی خود را به کنار می‌رویند، و با مداخله خود نخستین پایه‌های رژیم تازه را پی می‌ریزند. خوبی یا بدی این امر را به قضاوت اخلاقیین واگذار می‌کنیم. ما خود، واقعات را همان طور در نظر می‌گیریم که در جریان عینی تکامل به ما داده شده‌اند. تاریخ هر انقلاب برای ما پیش از هر چیز تاریخ ورود قهرآمیز توده‌ها به عرصه حاکمیت بر سر نوشت خویشان است.

در جامعه‌ای که دستخوش انقلاب شده است، طبقات با یکدیگر می‌ستیزند. اما کاملاً روشن است که دگرگونی‌هایی که بین آغاز و پایان انقلاب در مبانی اقتصادی جامعه و در بنیاد اجتماعی

دشواری‌هایی که در راه بررسی دگرگونی‌های آگاهی توده‌ها در ادوار انقلابی وجود دارند کاملاً روشن‌اند. طبقات ستم‌دیده تاریخ را در کارخانه‌ها، در سربازخانه‌ها، در روستاها، و در خیابان‌های شهر می‌سازند. به علاوه، توده‌ها به ندرت عادت به نوشتن مطالب دارند. دوره‌های خروشندگی امیال و سودهای اجتماعی جای بسیار اندکی برای تأمل و تفکر باقی می‌گذارند. همه الهه‌های هنر - حتی الهه روزنامه‌نگاری عوامانه، با وجود سرین سبزش - به وقت انقلاب آسان به رقص نمی‌آیند. با این حال، وضع مورخ به هیچ‌وجه یأس‌آمیز نیست. مدارک و اسناد همه ناقص و پراکنده و تصادفی‌اند. اما در پرتو خود حوادث، همین تکه پاره‌ها اغلب امکان حدس و گمان درباره جهت و آهنگ جریان‌های پنهان را فراهم می‌سازند. بد یا خوب، هر حزب انقلابی تاکتیک‌های خود را براساس محاسبه دگرگونی‌های آگاهی توده تعیین می‌کند. سیر تاریخی بلشویسم نشان می‌دهد که می‌توان چنین محاسبه‌ای را، یا دست‌کم طرح کلی آن را، به عمل آورد. اگر چنین محاسبه‌ای در توان رهبر انقلاب، آن هم در گرداب مبارزه، باشد، چرا بعد از انقلاب در توان مورخ نباشد؟

با این حال، جریان‌هایی که در آگاهی توده‌ها رخ می‌دهند، نامربوط و مستقل نیستند. ایدئالیست‌ها و التقاطیون هر چه قدر هم که بیشتر از این هوار بکشند، باز کم و کیف آگاهی را شرایط عینی تعیین می‌کنند. در همان شرایط تاریخی‌ای که به کشور روسیه، و به اقتصاد و طبقات و دولتش شکل دادند، و در تأثیراتی که سایر دولت‌ها بر روسیه گذاشتند، باید بتوان ریشه‌های انقلاب فوریه و جانشین آن یعنی انقلاب اکتبر را پیدا کرد. از آن‌جا که بزرگ‌ترین معما آن است که یک کشور عقب‌مانده نخستین کشوری بود که طبقه کارگر را به قدرت رسانید، ما موظفیم که راه‌حل این معما را در ویژگی‌های آن کشور عقب‌مانده بجوییم - یعنی در فرق‌هایش با سایر کشورها.

ویژگی‌های تاریخ روسیه و وزن نسبی آن‌ها را در نخستین فصل‌های این کتاب توصیف خواهیم کرد، و بدین ترتیب رئوس تکامل جامعه روسیه و نیروهای درونی‌اش را اجمالاً نشان خواهیم داد. امیدوارم که کلی‌گویی‌های گریزناپذیر این فصل‌ها خواننده را دل‌سرد نسازد. در گسترش بعدی کتاب، خواننده همین نیروها را در حین عملیات زنده خواهد دید.

این اثر به هیچ عنوان بر خاطرات شخصی متکی نخواهد بود. این‌که مؤلف خود در حوادث شرکت داشته است، او را از پایبندی به اسناد موثق رها نمی‌سازد. هرگاه مؤلف به حکم مسیر حوادث ناچار از ذکر نام خویش می‌شود، از خود به صورت سوم شخص مفرد نام می‌برد. و این تدبیر صرفاً یک شکل ادبی نیست: لحن شخصی، که در تقریر شرح حال و خاطرات اجتناب‌ناپذیر است، در آثار تاریخی جایز نیست.

اما مشارکت نویسنده در مبارزه، فهم او را هم از خصوصیات روانی نیروهای فردی و جمعی در حین عمل، و هم از رابطه درونی حوادث، آسان‌تر می‌کند. این مزیت تنها وقتی نتیجه مثبت می‌دهد که یک شرط رعایت شود: و آن این‌که مؤلف نه در جزئیات کم‌اهمیت و نه در مطالب مهم،

طبقات رخ می‌دهند، برای توضیح مسیر انقلاب کفایت نمی‌کنند، زیرا انقلاب خود می‌تواند در مدتی کوتاه نهادهای کهن را براندازد، نهادهای جدید بیافریند، و دگر بار آن‌ها را براندازد. دینامیسم حوادث انقلابی مستقیماً به وسیله دگرگونی‌های سریع و شدید و پرشور در روان طبقات، که همه آن‌ها پیش از انقلاب شکل گرفته‌اند، تعیین می‌شود.

نکته این‌جاست که اجتماع، برخلاف تعمیرکاری که بنا بر احتیاج وسایل کارش را عوض می‌کند، به اقتضای نیاز نهادهای خود را تغییر نمی‌دهد، برعکس، اجتماع عملاً نهادهایی را که بر او مسلط هستند ابدی می‌پندارد. تا ده‌ها سال انتقادهای مخالفان چیزی نیست جز یک سوپاپ اطمینان برای تعدیل نارضایتی توده‌ها، و این شرطی است برای ثبات ساختمان جامعه. مثلاً وجهه‌ای که نصیب انتقادهای سوسیال دموکراتیک گردید، در اساس عبارت از همین نکته اخیر بود. برای برداشتن قیدهای محافظه‌کارانه و کشاندن توده‌ها به قیام، شرایطی تماماً استثنائی و مستقل از اراده افراد و احزاب لازم است.

بدین ترتیب دگرگونی‌های سریع در نظریات و احساسات توده‌ها نه از انعطاف و تحرک ذهن بشر، بلکه درست برعکس، از محافظه‌کاری عمیق ذهن او برمی‌خیزند. پس ماندگی مزمن عقاید و روابط از شرایط عینی تازه، درست تا لحظه‌ای که این شرایط تازه به شکل یک فاجعه بر سر مردم فرو می‌ریزند، دقیقاً همان چیزی است که در دوره انقلاب حرکت جهنده عقاید و خلعانات را پدید می‌آورد، و این امر در ذهن پلیس جامعه کهن صرفاً نتیجه فعالیت‌های «عوام‌فریبان» می‌نماید.

توده‌ها با یک برنامه از پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه انقلاب نمی‌روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس می‌کنند که دیگر نمی‌توانند جامعه کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشاهنگان آن طبقه برنامه سیاسی دارند، و تازه همین برنامه هم نیازمند آزمون حوادث و تأیید توده‌هاست. از این رو، روند سیاسی انقلاب در بنیاد خود عبارت است از ادراک تدریجی مسائل ناشی از بحران اجتماعی در ذهن طبقه ذینفع - یا سمت‌گیری فعالانه توده‌ها از طریق یک رشته تخمین‌زنی‌های پی در پی. مراحل مختلف روند انقلاب، که هر یک توأم است با جابه‌جایی احزاب به صورتی که حزب تندروتر همواره جایگزین حزب میانه‌روتر می‌شود، بیانگر فشار فزاینده توده‌هاست به سمت چپ - به شرط آن‌که جهش جنبش به موانع عینی برخورد. به هنگام بروز چنین برخوردی، واکنشی آغاز می‌شود که عبارت است از: سرخوردگی قشرهای مختلف طبقه انقلابی، رشد بی‌اعتنایی، و به همراه آن، تحکیم موضع نیروهای ضد انقلابی. چنین است طرح کلی انقلاب‌های کهن.

درک نقش حزب‌ها و رهبرها، که ما به هیچ وجه قصد نادیده گرفتنش را نداریم، فقط براساس مطالعه جریان‌های سیاسی در میان خود توده‌ها، میسر است. هر چند رهبران و احزاب عامل مستقلی را تشکیل نمی‌دهند، اما عنصر بسیار مهمی هستند. بدون یک سازمان رهبر، نیروی توده‌ها مانند بخاری که در سیلندر محصور نباشد، به هدر می‌رود. با این حال، بخار باعث حرکت است، نه پیستون یا سیلندر.

فصل اول

ویژگی‌های رشد روسیه

خصیصه بنیادی و پر ثبات‌ترین خصیصه تاریخ روسیه همانا آهنگ کند رشد اوست، و عقب‌ماندگی اقتصادی، بدویت اشکال اجتماعی، و سطح پست فرهنگی‌اش از همین خصیصه نشئت می‌گیرد. جمعیت این هامون درندشت و خشن، گشاده بر بادهای شرق و مهاجرت‌های آسیایی، به حکم طبیعت دیری محکوم به عقب‌ماندگی شده بود. کشمکش با صحرائشینان کمابیش تا پایان قرن هفدهم به درازا کشید، کشمکش با بادهای شرقی که سرمای زمستان و خشکی تابستان را می‌آوردند، هنوز هم ادامه دارد. کشاورزی، این اس تمامی رشد، با شیوه‌های سطحی جلو رفت. در شمال جنگل‌ها را بریدند و سوزاندند، و در جنوب به دشت‌های باکره دست فراز کردند، فتح طبیعت گسترده‌تری داشت نه ژرفنا.

بربرهای غرب بر ویرانه‌های فرهنگ روم جاخوش کردند، و در آن‌جا سنگ‌های کهن بسیاری یافتند که چون مصالح آماده ساختمانی به کارشان آمد، حال آن‌که اسلاوها در شرق هیچ میراثی در دشت آشفته خویش نیافتند: پیشینیان‌شان حتی از آن‌ها هم سطح فرهنگ پست‌تری داشتند. خلق‌های اروپای غربی، که مرزهای طبیعی خود را به سرعت یافته بودند، آن خوشه‌های اقتصادی و فرهنگی، یعنی شهرهای تجارته را برپا کردند. جمعیت هامون شرق، به محض رؤیت نخستین نشانه‌های ازدحام، عمیق‌تر در جنگل فرو می‌رفت، و یا آن‌که بر پهنه دشت پراکنده می‌شد. عنصرهای جسور و با همت دهقان‌های غرب شهرنشین و صنعتگر و بازرگان شدند. در شرق برخی از عناصر فعال و دلیر به تجارت پرداختند، اما بیشترشان قزاق و مرزبان و کوچ‌نشین شدند. جریان قشربندی‌های اجتماعی آهنگ سریعی داشت. اما در شرق به تأخیر افتاد و بر اثر گسترش جغرافیایی کم‌رعمق ماند. ویکو، از معاصران پطر اول نوشت: «تزار روس، گرچه مسیحی است، اما بر مردمی کندذهن فرمان می‌راند.» آن ذهن «کند» روس‌ها انعکاسی بود از آهنگ کند رشد اقتصادی، بی‌شکلی روابط طبقاتی، و کم‌توشه‌گی تاریخی داخلی.

سرمایه‌داری بود. تکامل ملت‌هایی که از لحاظ تاریخی عقب مانده‌اند، الزاماً به ترکیبی خاص از مراحل مختلف روند تاریخ منجر می‌شود. تکامل آن‌ها به طور کلی خصلتی عاری از طرح، پیچیده و مرکب پیدا می‌کند.

امکان جهش از روی مراحل بینابین البته به هیچ وجه مطلق نیست. دامنه این امکان را در درازمدت و در عین حال ظرفیت‌های اقتصادی و فرهنگی کشور تعیین می‌کنند. به علاوه کشور عقب‌مانده اغلب در حین تطبیق دستاوردهای به‌عاریه گرفته شده از خارج با فرهنگ بدوی خود، این دستاوردها را تضییع می‌کند. از این رو جریان جذب و استحاله خصلتی خودستیز به خود می‌گیرد. هم بدین سان دخول برخی از عنصرهای فنون و آموزش غرب، و بیش از همه فنون و آموزش نظامی و صنعتی، در زمان پتر اول به تقویت رعیت‌مداری، به عنوان شکل بنیادی سازمان‌بندی کار، منتهی گردید. تسلیحات و وام‌های اروپایی — که هر دو یقیناً محصول فرهنگی برتر بودند — منجر به تقویت تزاریسیم شد، و آن‌گاه تزاریسیم به نوبت خود رشد کشور را به تعویق انداخت.

قوانین تاریخ هیچ وجه اشتراکی با شماسازی‌های عالم‌نمایانه ندارند. ناموزونی، این عمومی‌ترین قانون روند تاریخ، در سرنوشت کشورهای عقب‌مانده به حد اعلائی شدت و پیچیدگی نمایان می‌شود. فرهنگ عقب‌مانده این کشورها به ضرب تازیانه ضرورت برونی وادار به جهش می‌شود. بدین‌سان از قانون جهان‌شمول ناموزونی، قانون دیگری مشتق می‌شود که چون نام بهتری برایش نداریم می‌توان آن را قانون رشد مرکب نامید — و مراد از آن ادغام مراحل مختلف سفر در یکدیگر و آمیزش مراحل مجزاست، و نیز آمیزه‌ای از اشکال عتیق با اشکال جدیدتر. بدون توجه به این قانون، که باید در تمامی محتوای مادی‌اش در نظر گرفته شود، درک تاریخ روسیه محال است، و همچنین به واقع درک تاریخ هر کشور دیگری که در طراز دوم، سوم و یا دهمی از فرهنگ قرار دارد.

دولت روس، زیر فشار اروپای غنی‌تر، در مقایسه با غرب بخش نسبی به مراتب بزرگ‌تری از ثروت مردم را می‌بلعید، و به این دلیل نه تنها مردم را به فقر مضاعف محکوم می‌کرد، بلکه بنیه طبقات دارا را هم تضعیف می‌ساخت. اما چون در عین حال به حمایت طبقات دارا نیاز داشت، رشد آنان را به ضرب زور به پیش می‌راند. نتیجه آن شد که طبقات ممتاز، رنجور از بوروکراسی، هرگز نتوانستند کاملاً قد علم کنند، و به این دلیل دولت روس باز هم به استبداد آسیایی نزدیک‌تر شد. خودکامگی بی‌زاسی، که در آغاز قرن شانزدهم رسماً مورد اقتباس تزارهای روس قرار گرفت، خان‌های فئودال را به کمک اشراف به جای خود نشانده، و سپس از راه برده ساختن روستاییان برای اشراف، دسته‌اخیر را مطیع خود کرد، و آن‌گاه بر این اساس، استبداد سلطنتی پترزبورگ را به وجود آورد. در اثبات عقب‌ماندگی این جریان همین بس که رعیت‌مداری در آغاز قرن شانزدهم پدید آمد، در قرن هفدهم پا گرفت، در قرن هجدهم شکوفا شد، و در سال ۱۸۶۱ قانوناً لغو گردید.

تمدن‌های باستانی مصر، هند، و چین به اندازه لازم خودکفا بودند، و زمان کافی در اختیار داشتند تا، علی‌رغم سطح پست نیروهای تولیدی، روابط اجتماعی خود را به همان درجه از کمال و ظرافت برسانند که صنعتگران‌شان فرآورده‌های صنعت خود را رسانده بودند. روسیه نه فقط از حیث جغرافیایی، بلکه از لحاظ اجتماعی و تاریخی نیز مابین اروپا و آسیا قرار داشت. روسیه از اروپای غربی متمایز بود، اما از شرق آسیایی هم همین‌طور، و در ادوار مختلف و از حیث خصوصیات گوناگون گاهی به آن نزدیک می‌شد و گاهی به این. شرق یوغ تاتار را به روسیه پیشکش کرد، و همین یوغ همچون عنصری مهم جای خود را در ساخت دولت روس باز کرد. غرب دشمن خطرناک‌تری بود — اما ضمناً آموزگار نیز بود. روسیه نمی‌توانست در قالب‌های شرقی جاخوش کند، زیرا دائماً ناچار بود خود را با فشارهای اقتصادی و نظامی غرب وفق دهد. وجود روابط فئودالی را در روسیه، که مورخان پیشین منکرش شده‌اند، پژوهش‌های بعدی به طور محرز به اثبات رسانده‌اند. به علاوه، عنصرهای بنیادی فئودالیسم روس همان بود که در غرب. اما همین واقعیت که وجود دوران فئودال در روسیه باید از راه استدلال‌های وسیع علمی به اثبات می‌رسید، خود گواهی است بر ناقص بودن فئودالیسم روس، بی‌شکلی‌اش، و فقرش از لحاظ یادگارهای فرهنگی.

هر کشور عقب‌مانده فتوحات مادی و عقلانی کشورهای پیشرفته را در خود جذب می‌کند. اما این بدان معنا نیست که برده‌وار به دنبال‌شان می‌افتد و همه مراحل گذشته آنان را تکرار می‌کند. نظریه تکرار دوره‌های تاریخی — ویکو و پیروان جدیدش — متکی بر تشابهاتی است که در مدار فرهنگ‌های پیش از سرمایه‌داری دیده شده است، و نیز تا حدی بر نخستین تجربه‌ها در تکامل سرمایه‌داری استوار است. نوعی تکرار مراحل فرهنگی در آبادانی‌های جدید در حقیقت امر به خصلت محلی و عارضی کل آن جریان وابسته بوده است. اما سرمایه‌داری به معنای غلبه بر آن شرایط است. سرمایه‌داری راه را برای جهان‌شمولی و پایداری تکامل بشر هموار می‌کند و به یک مفهوم به‌جامه عمل‌درش می‌آورد. از این رو، تکرار شکل‌های رشد در ملل مختلف به کلی منتفی است. کشور عقب‌مانده، هر چند ناچار است به دنبال کشورهای پیشرفته بیفتد، اما امور را به ترتیب دیگری انجام می‌دهد، امتیاز عقب‌ماندگی تاریخی — و البته چنین امتیازی وجود دارد — به کشور عقب‌مانده اجازه می‌دهد، و یا بهتر است بگوییم او را وادار می‌کند، که پیش از هر موعد معینی چیزهای آماده را اقتباس کند، و در این راه رشته کاملی از مراحل بینابین را از قلم بیندازد. وحشیان تیر و کمان را یکباره دور می‌اندازند و تفنگ به دست می‌گیرند، بدون آن‌که راهی را که در گذشته مابین این دو سلاح وجود داشت بیمایند. استعمارگران اروپایی در امریکا تاریخ را از ابتدا آغاز نکردند. پیش افتادن کنونی اقتصاد ایالات متحده و آلمان از اقتصاد انگلستان درست به دلیل عقب‌افتادگی رشد سرمایه‌داری در آن دو کشور میسر شده است. از سوی دیگر، هرج و مرج ناشی از محافظه‌کاری در صنعت ذغال سنگ انگلستان — همچنین هرج و مرج موجود در کله مکدونالد و یارانش — توانی است بابت گذشته، یعنی بابت هنگامی که انگلستان زمانی دراز پیشاهنگ